



لیگ، خسارت ویلموتس و دستیاران و اساسنامه فدراسیون نمونه‌ای از این دست است. متأسفانه باید اعتراف کنیم از سطح پایینی از دانش برخورداریم و نمی‌توانیم راه‌حل‌هایی پیدا کنیم که فوتبال ایران را نجات دهد. نکته قابل تأمل این است که ظرفیت‌سازی فوتبال برای توجه ملی به مشکلاتش را هم نداریم و مهم‌تر از همه، اعتمادِ جامعه را هم از دست داده‌ایم. ما حتی در اهدافِ عالیه هم اجماع نداریم. ما با یک سیستم فاقدِ دَکترینِ مواجه هستیم. آنچه می‌بینیم، مناقشه‌های فردی است. این مناقشه‌ها به ما نشان می‌دهد سیستم نتوانسته است میان شیوه‌های تأمینِ منافع باشگاه‌ها، هیأت‌ها و جامعه فوتبال و اهدافی که نظام ملی فوتبال باید به‌سمت آن حرکت کند، سازگاری ایجاد کند. هیأت‌های فوتبال را خود را می‌روند، باشگاه‌ها کار خود را می‌کنند، مربیان، بازیکنان و عواملِ فوتبال هم در مسیر خود حرکت می‌کنند و همه اینها دقیقاً در تعارض با منافع ملی فوتبال ایران است. یک سرافکندگی ملی در حوزه فوتبال. یک ورشکستگی کامل در حوزه سرمایه اجتماعی. می‌پرسند، «پس چه کنیم؟» برای پاسخ به این سؤال لازم است ابتدا از سیاست‌های غیرمفید و غلط کنونی دست برداشت. تا گروه تأثیرگذار فوتبال ایران در بند این سیاست‌هاست، این سؤال را فقط از باب احتجاج مطرح می‌کنند و صداقتی در آن نیست. ثانیاً برخی از این راه‌ها تاکنون بارها مطرح شده است، چون درباره آن وارد گفت‌وگو نمی‌شوند، می‌پرسند پس چه کنیم؟ سوم اینکه فرض کنیم هیچ راهی به ذهن شما نمی‌رسد، آیا این دلیل می‌شود که کار غیرمنطقی و غیرموثر انجام دهید؟ این ضعیف‌ترین منطق است که برای دفاع از یک سیاست بگوییم که «اگر نه، پس چه؟»، «اگر تاج و کفاشیان نه، پس که؟»، «دادکان امتحانش را پس داده» و... فوتبال ایران پیش از هر موضوعی، نیاز به «تقابل» برنامه‌ها دارد و نه «رقابت» آدم‌ها. در حال حاضر بحران مالی و مدیریتی، نبود درآمد پایدار، عدم ارتباط ارگانیک فدراسیون فوتبال با دستگاه دولت، نبود برنامه‌های بلندمدت، عدم جذب اسپانسرهای قدرتمند برای فوتبال، نداشتن قدرت برخورد با فساد در فوتبال، از مشخصه‌های بارز تشکیلات فوتبال امروز کشور است و راه حل عبور از این شرایط نامطلوب سپردن عنان فوتبال به دست یک مدیر تکنوکرات است که زمینه «آشتی ملی با فوتبال» را فراهم آورد.

**حسادت نگیرم!** فصل تازه‌ای در فوتبال ایران آغاز شده است. دیگر هیچ‌کس تردید ندارد افراد حاضر در فوتبال باید بروند، وضع موجود

تا آذرماه ۱۳۹۹ هم پایدار ماند و به‌نظر می‌رسد همچنان هم ادامه خواهد داشت. همین فضای غبار‌آلود است که اهمیت اجماع ملی در فوتبال را پررنگ می‌کند. فوتبال در این یک‌سال دوران سرپرستی به‌اندازه یک دهه تجربیات ارزشمندی کسب کرد. حال، وقت عقلانیّت مبتنی بر شناخت برای انتخاب گزینه اصلح است. اجماع ملی در بلندمدت تبدیل به انسجام ملی خواهد شد و مزایای منافع بلندمدت را برای این حوزه به ارمغان خواهد آورد. اجماع ملی برای گرفتن تصمیم‌های سخت ایجاد می‌شود و هیچ تصمیم سختی که برای نجات فوتبال ایران ضروری است، بدون اجماع داخلی در سطوح مختلف فوتبال و ورزش کشور محقق نخواهد شد. مسأله مهم، شهرت است. اکثر افراد در پی چهره‌ای هستند که شهره باشد و برای همین از علی کفاشیان تا محمد دادکان را نام می‌برند تا فوتبال را به‌سمت خوشبختی هدایت کند. در حالی که در ایران و انتخابات – حداقل ریاست‌جمهوری – نه‌تنها این امر مثبت نیست، بلکه نتیجه عکس هم دارد. انتخابات ۱۳۷۶ خاتمی، ۱۳۸۴ احمدی‌نژاد و حتی ۱۳۹۲ روحانی را به‌یاد بیاورید که فردی گمنام‌تر نسبت به حریفان، سکان هدایت کشور را برعهده گرفت. حتی بعد از محسن صفایی‌فراهانی که با حکم انتصابی برای ریاست فدراسیون فوتبال برگزیده شد، محمد دادکان – که آن روزها فردی گمنام در مدیریت فوتبال بود– به‌عنوان رئیس انتخاب شد و از میان اسامی‌ای مانند محمد علی‌آبادی و مصطفی آجورلو، علی کفاشiani رئیس شد که هیچ شانشی برای او قائل نبودند. در ایران افراد شهره عموماً دارای نقاط ضعفی هستند که مجمع با آن آشنا هستند و همین شناخت موجب روی‌گردانی از آنان است (البته در انتخاباتی رقابتی و نه انتخابات غیررقابتی و مرده)، در حالی‌که افراد غیرشهره راحت‌تر از دیگران می‌توانند خودشان را معرفی کنند. تاریخ برای همین است. تاریخ برای این است که در جای خود به آن استناد و اهمیتش را با مثال روز شناسایی کرد. این وظیفه مجمع است که به دنبال چنین دیدگاه و فردی باشد.

**شناخت بحران‌های موجود!** فراموش نکنیم در حوزه‌هایی که ساختار نباشد، همه بحران‌ها با هم می‌رسند. بحران‌هایی مثل استعفای رئیس فدراسیون فوتبال به دلایل نامعلوم، کرونا، تحریم‌های ظالمانه، شکست‌های سنگین در پرونده‌های حقوقی، عدم صعود احتمالی تیم‌ملی به جام‌جهانی، پرونده‌های قوه قضاییه، ورود سازمان بازرسی، بازداشت کارمندان سازمان

باید تغییر کند، فوتبال شکست خورده، ورشکستگی اتفاق افتاده، سرمایه اجتماعی از دست رفته و همه یکدست خواهان برخورد با عوامل این انحطاط با کلیدواژه قرارداد ویلموتس هستند. نگارنده اعتقاد دارد اثرات فوتبال همه‌فهم شده است و بیشتر افراد به فهم مشترک رسیده‌اند. اگر منتخبِ آینده فدراسیون فوتبال با ایده‌های منسجم، با آدم‌هایی با پیشینه روشن، پاک و تحول‌گرا و متعهد به اهداف معطوف به توسعه پایدار در عرصه انتخابات حاضر شود، خواهد توانست در مجمع فدراسیون فوتبال اجماع‌سازی کند. بپذیریم فوتبال ایران در شیبِ افولِ تند است و در مرحله اول باید این شیبِ افول را کم کرد و در برخی امور بهبودهایی ایجاد کنیم. منتخبِ آینده فوتبال ایران باید اهمیتِ کار تیمی را بداند. تنها فوتبال نبیند، تنها سرمربی تیم‌ملی را انتخاب نکند، تنها دبیرکل فدراسیون را برگزیند و تنها به جنگ مشکلات نرود. انتخابِ رئیسِ آینده فدراسیون فوتبال باید به دور از تنگ‌نظری باشد، به دور از اقداماتِ دستوری، به دور از حسادت، به دور از خط و ربط‌های سیاسی و به دور از تصمیم‌های یک‌شبه. تفاوت‌ها را باید کنار بگذاریم و بپذیریم راهکاری جز اجماع مبتنی بر منافع ملی نداریم. از آن مهم‌تر، چهره آینده باید مقبولیت مجمع (حاصل شناخت و ارجحیت) را داشته باشد و مجمع با آگاهی و آزادانه رأی دهد. اگر این موارد در دستور کار قرار گیرد، انتخاباتِ آینده با کمترین کاندیدا برگزار خواهد شد چون این افراد انگشت‌شمارند و مجمع دیگر به مدیران بی‌دانش و بی‌برنامه رأی نخواهد داد. وضعیت فوتبال ایران، نمونه‌ای برجسته از جامعه‌شناسی ایران است که می‌توان منافع هریک از افراد حاضر در این بخش را در تولید و حفظ الگوهایی نظیر نظم و انضباط دانست که «برخی افراد» در این مجموعه، با استفاده از شبکه‌های رابطه‌ای مبتنی بر قدرت، به همه قواعد و مقررات پشت‌پا می‌زنند. نظیر چنین رفتاری را در هشت سال مدیریت محمود احمدی‌نژاد دیده بودیم که منجر به انحراف از برنامه توسعه‌محور کشور در بیشتر زمینه‌ها شد. در چنین مجموعه‌ای، قانون و اجرای آن، با منافع «مجمع» و اعضای حقیقی و حقوقی فوتبال در تضاد است. شبکه مبهم مالی، تصمیمات غیرکارشناسی، انزوای متخصصان، غیرپاسخگو بودن و به تمسخر گرفتن برنامه‌ها، برخی از رویکردهای این سیستم خواهد شد که به بی‌مسئولیتی بزرگ‌ترین سازمان فوتبال یعنی فدراسیون منجر خواهد شد. در چنین شرایطی، ضوابط جای خود را به روابط، منطق حقوق جایش را به منطق زور و توسعه جایش را به روزمرگی می‌دهد که خروجی‌اش جز نتایج سینوسی در فوتبال نخواهد بود. برای همین بهترین فدراسیون فوتبال آسیا ممکن است نتایج عجیبی در فوتبال پایه کسب کند و شاهد استمرار موفقیت‌هایش نیست. در چنین شرایطی، اساساً اراده‌ای برای تغییر شکل نمی‌گیرد و تلاش برای تغییر و بهبود، به منزله تقابل با حجم عظیم منافع گروهی است که به فعالیت‌های اقتصادی بی‌محایابی دست زده‌اند و قطعاً با برخورد حاکمیتی مسئولان مواجه می‌شوند. نگاهی که «پرسش‌کنندگان» را متهم به حرکت در مسیر منافع شخصی، «افشای اسرار محرمانه» را تلاش مخالفان برای صندلی‌مدیریتی جلو می‌دهند و از این راه، ذهن‌های آگاه را از میدان به‌د می‌کنند. جامعه فوتبال ایران نمونه بسیار خوبی برای مطالعه چنین وضعیتی به نسبت حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی است. آنچه در فوتبال می‌بینید، کپی برابر اصل صحنه زندگی است. بدون تردید، مشکل یک دهه گذشته فوتبال ایران را باید در نبود «اجماع ملی» جست‌وجو کرد. اجماع ملی، یک کلیت انتزاعی و ارزشی است که بر پایه آن، خطوط قرمز مشخص می‌شوند و کل جامعه فوتبال در فضایی آرام می‌توانند با یکدیگر گفت‌وگو کنند. شاید در بسیاری مسائل، نخبگان و حتی اعضای مجمع با یکدیگر اختلاف‌سلیفه‌هایی را نشان دهند، ولی وقتی پای منافع ملی فوتبال که در یک اجماع تعریف شده است به میان آید؛ آنگاه اختلاف‌ها تبدیل به راه‌حل‌ها و کوتاه آمدن‌ها می‌شود. برای خروج از فراویرانه فوتبال ایران باید هرچه زودتر دست به‌کار شویم.

**صفایی نه؛ صفاییست آری!** محسن صفایی‌فراهانی روزی نمی‌خواست عضو هیأت رئیسه فدراسیون فوتبال ایران شود، روزی نمی‌خواست رئیس فدراسیون فوتبال ایران شود، روزی نمی‌خواست رئیس کمیته انتقالی فدراسیون ایران شود و روزی نمی‌خواست در ساختمان فدراسیون بماند اما از زمانی که «رئیس فدراسیون فوتبال شد»، از قالب یک «شخص» درآمد و به یک «راه» تبدیل شد. هنوز محسن صفایی‌فراهانی برجسته‌ترین رئیس فدراسیون ایران است اما این بدین معنا نیست که با فتوایی، او تنها نجات‌دهنده فوتبال ایران و تنها گزینه فدراسیون است. صفایی‌فراهانی مردی است شریف با آرمان‌های بلند و دانش قابل‌توجه و اخلاق پاک که در دوره‌ای درخشان، فوتبال ایران را دگرگون کرد. فوتبال ایران، بعد از انقلاب، یقیناً به دو دوره بعد از صفایی و قبل از صفایی تقسیم می‌شود اما این بدین معنی نیست که نتوان دوره صفایی را نقد کرد. حال می‌توان «صفاییست» بود بدون آنکه از بازگشت صفایی دفاع کرد. می‌توان صفایی را

به‌عنوان یک الگوی موفق پذیرفت، بدون اینکه انتظاری برای بازگشت او داشت. او به‌هر دلیلی از فوتبال فاصله گرفته است و دیگر خیال بازگشت ندارد اما «مدل صفایی» برای فوتبال ایران باقی مانده است و می‌توان بر همان اساس گام برداشت. راهی که در آن خبری از «هوشنگ مقدس» نیست، خبری از قراردادهای مالی بی‌سرانجام نیست، خبری از صورت‌های مالی بر زمین مانده نیست، خبری از عدم شفافیت‌ها نیست و خبری از همراهی مصنوعی رسانه‌ها و ایجاد کارتل خبری نیست. هرچه هست، منطبق بر قانون، شفافیت و نگاه به آینده و توسعه است. آفت‌ها مشخص است؛ فدراسیون در حوزه سرمایه اجتماعی و پرستیژ بین‌المللی ویران شده است. بخش‌های مختلف اداری فدراسیون فوتبال شفافیت لازم را دارا نیست. تیم‌ملی در پرتگاه قرار دارد و وضعیت تیم‌های دیگر ملی هم روشن نیست. فدراسیون فوتبال و سازمان لیگ از شفافیت به‌دور است و بدهی انبوهی برجا مانده است. از همه اینها بدتر، وضعیت ارزی کشور مجالی برای فدراسیون فوتبال نخواهد گذاشت. راهی جز انتخابِ اصلح و اجماعی ملی روی گزینه مشخص وجود نخواهد داشت. منتخبِ آینده فدراسیون فوتبال باید اقتصاد را بشناسد. منتخبِ آینده فدراسیون فوتبال باید عشق به فوتبال داشته باشد. منتخبِ آینده فدراسیون فوتبال باید زمینه ورود نیروهای باکیفیت را به فوتبال فراهم کند. منتخبِ آینده فدراسیون فوتبال باید انگیزه و شور جوانی داشته باشد. منتخبِ آینده فدراسیون فوتبال باید شادابی و انگیزه کار داشته باشد. دیگر نمی‌توانیم بحران را با بحران پاسخ دهیم. منتخبِ آینده فدراسیون فوتبال باید عادت به تمرد از قانون را حذف کند و اجازه

**فوتبال ایران به دلیل انباشت مشکلات ساختاری، مالی و سوء‌مدیریت در یک دهه اخیر، وضعیت خوبی ندارد. بعد از انتخاب علی کفاشیان و در نخستین سال‌های پس از ماجرای تعلیق و کمیته انتقالی، می‌شد اجماع برای نجات فوتبال ایران را حس کرد. همه به‌گونه‌ای نسبت به آینده امیدوار بودند و تلاش‌هایی در حال صورت گرفتن بود تا فدراسیون فوتبال ایران از چرخه بحران و تنش‌های یک‌سال گذشته‌اش بیرون بیاید اما عملکرد فدراسیون ناامیدکننده بود و میراثی به‌جاماند که تا آذرماه ۱۳۹۹ هم پایدار ماند و به‌نظر می‌رسد همچنان هم ادامه خواهد داشت.**

تمسخر جایگاه فوتبال ایران را در دنیا ندهد. منتخبِ آینده فدراسیون فوتبال باید ناظرِ قوی بر فعالیت‌های باشگاه‌ها و هیأت‌ها باشد و اجازه دور زدن قانون را به آنها ندهد. مقطع تاریخی فوتبال ایران با ما آموخت که باید بسازیم. قبلی‌ها می‌سوزاندند تا بمانند اما حالا می‌سازیم تا زمینه رشد برای فوتبال فراهم شود. با عقلانیت می‌توان پول را به فوتبال برگرداند. شرایط حال حاضر فوتبال ایران «چاه» است و امیدواریم با تصمیمات اشتباه به «سیاهچاله» نیفتیم. همانطور که نگارنده گزینه اصلی در ذهن دارد، قطعاً وزیر ورزش و رئیس کمیته ملی المپیک همانند اعضای مجمع گزینه یا گزینه‌هایی در ذهن دارند. شتابزده و عجولانه تصمیم نگیریم و به آگاهی مجمع احترام بگذاریم. اجازه به‌هیم اجماع و همکاری در سایه «انتخاب مجمع» اتفاق بیفتد. تجربه «گزینه وزارت» یا «گزینه دولت» برای فوتبال ایران تلخ بود؛ افرادی که مورد قبول مجمع نبودند و رأی هم نداشتند. وظیفه همه ما این است که استقلال مجمع را حفظ کنیم و اعضایش را آگاه کنیم. در همین مجمع افراد توانمند، اهل فکر، برنامه، نظر و اجرا حضور دارند که می‌توانند فوتبال ایران را از این مسیر اشتباه خارج کنند. سکوت آنها پذیرفتنی نیست و اتفاقاً همین سکوت موجب شده مدیران عالی، فوتبال را به گروگان بگیرند، پشتش پنهان شوند، مصادره‌اش کنند و روی طنابِ فیفا–دولت، بندبازی کنند. اجماع ملی تنها راه نجات فوتبال ایران است. اجماع ملی موجب حاکمیت قانون خواهد شد. اولویت اول، حاکمیت قانون است و برخورداری از افراد آگاه، همراه و دانا می‌تواند اجرای قانون را تضمین کند.

**آغاز فوتبال!** ممکن است در جامعه ایران، محسن صفایی‌فراهانی دیگر به فوتبال نیاید اما صفایی‌ها در جامعه بسیارند چراکه «صفاییسم» زنده است. مدلی که در درجه اول اعتقاد داشته باشد «تمام مشکلات فوتبال نشان می‌دهد که ما برنامه‌ریزی نداریم و تا زمانی که مشکل برنامه‌ریزی حل نشود، مشکل فوتبال حل نخواهد شد» و معتقد باشد که «مشکل فوتبال را با حرف زدن نمی‌توان حل کرد. این کار یک برنامه ۱۰ ساله می‌خواهد. باید برای باشگاه، هیأت، لیگ و... برنامه‌ریزی هدفمند کرد. باید ببینیم که آیا لیگ ایران بعد از هشت سال توانسته به اهداف خود برسد.» (۱)

(۱) سخنرانی محسن صفایی‌فراهانی؛ یکشنبه؛ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۸